

افشارها و منازعات ایران و اوزبکان در عصر صفوی

^۱ محسن رحمتی

^۲ علی قربانی امیرآبادی

چکیده

هم‌زمان با پیدایش دولت شیعی مذهب صفوی، اوزبکان حنفی مذهب نیز با کنارزدن سلاطین تیموری بر ماوراءالنهر مسلط شدند. علاوه بر اختلاف مذهبی آن‌ها با صفویه، دعاوی هر دو طرف بر تملک خراسان، به منازعات دامنه‌دار و دیرپای میان آن دو منتهی شد. با توجه به ماهیت حکومت صفوی و اتکا نظامی آن دولت بر ایلات قزلباش در طول قرن دهم هجری قمری، طبیعی است که نقش اصلی در این منازعات بر عهده قزلباشان بود. ایل افشار نیز به‌عنوان یکی از این ایلات، اگر چه نسبت به ایلات بزرگ‌تر همچون شاملو، استاجلو و جز آن در درجه دوم اهمیت قرار داشت؛ اما در این منازعات حضور و شرکت داشت. هدف این مقاله آن است که با شیوه توصیفی-تحلیلی، پاسخ روشنی به این پرسش ارائه نماید که ایل افشار در منازعات دولت صفوی با اوزبکان چگونه ایفای نقش کرد؟ این پژوهش نشان می‌دهد که افشارها به‌خاطر تمرکز در خراسان و کرمان، با حضور در لشکر صفوی، احراز فرماندهی بخشی از سپاه، کوتوالی قلعه‌های مرزی و جز آن، به‌رغم فراز و فرود در طول زمان، نقش تأثیرگذاری در منازعات ایران و اوزبکان در عصر صفوی داشته‌اند.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، اوزبکان، ایل افشار، منازعات.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۵/۰۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۲۲

^۱ استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان rahmati.mo@lu.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه لرستان alighorbani11068@gmail.com

مقدمه

دولت صفوی در مرزهای شمال شرقی قلمرو خود در منطقه خوارزم و ماوراءالنهر، با اوزبکان همسایه بود و هم‌زمان با تشکیل دولت، بر آن نواحی مسلط شده بود. اوزبک‌ها عنوانی عمومی بود که به دلایل نه‌چندان واضح از قرن نهم هجری قمری به بعد، به ایلات ترک و مغولی مستقر در ماوراءالنهر و خوارزم (اعم از کرائیت، جلایر، نایمان، قنقرات، دورمن، اوقوت، منغیت، سرای، نایمان و جز آن) اطلاق شده بود (پاکتچی، ۱۳۷۵: ۷۴۳-۷۳۹؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۵۴۵؛ McChesney, 1995: 232). با توجه به غلبه معیشت ایلیاتی در نزد اوزبکان، معمولاً موضع و رابطه حکومت صفوی با آن‌ها حالت تدافعی و انفعالی داشت؛ یعنی اوزبکان تحت تأثیر عوامل مختلف، در قبال دولت صفوی موضع‌گیری‌های متفاوتی داشتند و دولت صفوی فقط در هنگامی که آن‌ها مرزهای شرقی قلمرو صفوی را تهدید می‌کردند، به مقابله با آن‌ها برمی‌خاست و در هنگام ضرورت با اعمال سیاست و روابط دیپلماتیک سعی می‌کرد تا به طرق مختلف آن‌ها را از تعرض به قلمرو صفوی بازدارد. اوزبکان با توجه به منطقه جغرافیایی قلمرو خود، به دو بخش اوزبکان ماوراءالنهر (شیبانیان و جانیان یا تغاتیموریان) و اوزبکان خوارزم (عربشاهیان) تقسیم می‌شدند. (McChesney 1990: 176-177; Idem, 1995: 232)

این اوزبکان به حکم زندگی ایلیاتی و علاقه ایلات به تأمین مایحتاج زندگی خود از طریق غارت شهرها و مناطق یکجانشین، همواره به تاخت‌وتاز در اطراف خراسان مشتاق بودند. علاوه بر آن، بهره‌برداری از اختلاف مذهبی خود با صفویان شیعی و همچنین ادعای آن‌ها به‌عنوان وراث چنگیز خان، بهانه‌های مذهبی و دعاوی ارضی را نیز باید بر آن افزود (حاجیان‌پور، ۱۳۷۸: ۴۶-۴۳؛ رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۹۵). دولت صفوی نیز نمی‌توانست در برابر این تاخت‌وتازها سکوت کند؛ لذا روابط فی‌مابین اوزبکان با صفویان معمولاً رابطه‌ای خصمانه توأم با منازعه بود و این منازعات بخش زیادی از توان نظامی این دولت را به خود اختصاص می‌داد.

از آنجا که پایه‌های اصلی قدرت نظامی صفویان متکی بر ایلات قزلباش بود، طبیعی بود که این ایلات در منازعه با اوزبکان نیز نقش قابل‌توجهی داشتند. ایل افشار، یکی از ایلات قزلباش بود که همواره در مناطق سرحدات شرق حکومت صفوی همچون خراسان و کرمان اسکان داشتند. سران و افراد این ایل که از دیرباز به جرگه مریدان خانقاه اردبیل پیوسته بودند، با حضور فعال در امور نظامی، اداری و سیاسی مرتبط با اوزبکان کوشیدند تا به پیشبرد اهداف و آمال شاهان صفوی

در حفظ تمامیت ارضی قلمرو صفوی در مقابل هجوم اوزبکان خدمت کنند. این مقاله در پی ارائه پاسخ به این پرسش است که ایل افشار در منازعات دولت صفوی با اوزبکان چگونه ایفای نقش کرد؟

در محدوده موضوع مقاله حاضر، آثار متعددی نوشته شده که می‌توان آن‌ها را در سه محور کلی دسته‌بندی کرد: نخست آثار متعددی که به پژوهش و بررسی در باره روابط و منازعات صفویه با اوزبکان در خراسان پرداخته‌اند. از این جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: غفاری‌فرد در پژوهش خود در باره روابط سیاسی- نظامی صفویان و اوزبکان، منازعات اوزبکان شیبانی با دولت صفوی را به صورت توصیفی و تفصیلی آورده است (غفاری‌فرد، ۱۳۷۶: ۲۹۶-۲۸۳). مارتین دیکسون نیز رساله دکترای خود را به مطالعه در باره مناسبات شاه تهماسب اول با اوزبکان اختصاص داده است (Dickson, 1958: 52-251, 296-390؛ حاجیان‌پور (۱۳۷۸): ۶۰-۳۵) به بررسی روابط سیاسی- نظامی ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه تهماسب صفوی پرداخته است و ثواقب قلاوند (۱۳۹۲: ۴۸-۲۱) درگیری‌های مرزی اوزبکان با دولت صفوی بعد از مرگ شاه عباس اول را مورد مطالعه قرار داده است. ملایی (۱۳۹۰: ۵۵۸-۵۴۳) به بررسی وضعیت سیاسی خراسان از دوره تیموری تا روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و تسلط وی بر خراسان پرداخته است. همچنین متولی و همکاران (۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۴۴) به بررسی پیامدهای سیاسی و اجتماعی، مذهبی و فجایع انسانی این تهاجمات بر منطقه خراسان پرداخته‌اند.

دسته دیگر، آثاری هستند که به پژوهش در باره قزلباشان و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی- نظامی عصر صفوی تخصیص یافته‌اند. همچون فاروق سومر (۱۳۷۱: ۲۲۵-۲۲۳، ۱۷۴، ۱۲۳-۱۲۱، ۶۹) که فقط پراکندگی جغرافیایی ایل افشار و جابه‌جایی آن‌ها در قلمرو صفوی را از طریق ارائه فهرستی از نام امیران، والیان و سرداران افشارپردیابی کرده است.

دسته سوم آثاری که به نحوی با تاریخچه ایل افشار مرتبط هستند؛ همچون احمد کسروی که در دو مقاله خود (کسروی، ۱۳۰۴: ۲۴۷-۲۴۱؛ همان، ۱۳۰۶: ۵۹۹-۵۹۶) در شرحی مختصر و صرفاً روایی، به بحث و بررسی در باره ایل افشار ساکن در خوزستان از دوره سلجوقی تا اواخر عهد صفوی پرداخته است. او همچنین در اثر دیگر خود حوادث و مطالب مربوط به افشارهای خوزستان را بررسی کرده است (کسروی، ۱۳۶۲: ۶۲-۵۸). فاروق سومر در اثر دیگر خود نیز ضمن اشاره‌ای مختصر به خاستگاه و ریشه قومی افشارها و حکومت‌شان در خوزستان در قرن ششم هجری

قمری، پراکندگی جغرافیایی آن‌ها در قلمرو عثمانی و غرب قلمرو صفوی یعنی خوزستان، کهگیلویه، فارس، قزوین و آذربایجان را شرح داده است (Sümer, 1999: 381-428). اوبرلینگ و فواد کوپرولو نیز در مقالات دایره‌المعارفی خود زیر عنوان «افشار»، به ترتیب در دایره‌المعارف ایرانیکا و دایره‌المعارف اسلام فقط چند سطر را به تبیین وضعیت افشارها در عهد صفویه اختصاص داده‌اند (Oberling, 1984: 582-586; Fuad Köprülü, 1960: 239-241). علی بلوکباشی نیز فقط پراکندگی جغرافیایی ایل افشار در نواحی مختلف ایران را در نظر داشته است (بلوکباشی، ۱۳۷۹: ۴۹۷-۴۹۲)؛ ولی هیچ‌یک از این سه دسته، به بررسی نقش ایل افشار در منازعات ایران و اوزبک نپرداخته‌اند. فقط علی کامرانی‌مقدم و پروین دخت جهان‌کهن (۱۳۹۹: ۱۹۶-۱۹۵) در مقاله مشترک خود، ضمن بررسی نقش ایل افشار در تکوین و تداوم دولت صفوی، با ایجاز و اختصار به نقش این ایل در منازعات در مرزهای شرق و شمال شرقی اشاره کرده‌اند.

افشارها و دولت صفوی

نام افشار در متون کهن به‌صورت‌های اوشار، اوشر، اوشریه، اوشاریه و افشاریه آمده است. (ابوالغازی بهادرخان، ۲۷: ۱۳۸۳؛ همدانی، ۴۰: ۱۳۷۴؛ قلقشندی، ۱۳۸ ق. ۱۹۶۳/م: ۲۸۷-۲۸۲). بر اساس منابع موجود، افشارها یکی از طوایف ۲۲ یا ۲۴ گانه زیرمجموعه اتحادیه اغوز یا ترکمان به شمار آمده‌اند (کاشغری، ۱۳۳۳ ق. ۵۶/۱؛ همدانی، ۱۳۷۴: ۴۰/۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۶۶).

در باره چگونگی ورود افشارها به ایران تاکنون نظرات متفاوتی ارائه شده است که از براینده این نظرات می‌توان گفت که اولین موج ورود افشارها به ایران در دوره سلجوقیان بوده است (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۵۸؛ وصال‌الحضره، ۱۳۳۸: ۱۴۹؛ برای اطلاع بیشتر در این باره استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶؛ نفیسی، ۱۳۶۶: ۱۹/۱-۱۳؛ کسروی، ۱۳۶۲: ۵۸). به‌گفته برخی منابع، دومین موج مهاجرت افشارها در قرن هفتم هجری قمری و در زمان تسلط مغولان، به‌سوی آذربایجان روی داده است (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶؛ لاکهارت، ۱۳۳۱: ۲۹-۲۸). این ادعا با گزارش حضور افشارها در قلعه ارومی در سال ۸۰۲ ق. (ادیب‌الشعرا، ۱۳۴۶: ۱۱) تصدیق می‌شود.

با حضور افشارها در آذربایجان، طبیعی است که با نهضت صفوی و شیوخ خانقاه اردبیل در ارتباط بوده باشند؛ ولی گزارش مفصلی در این باره در دست نیست؛ فقط گزارش نویدی‌شیرازی مبنی بر حضور سوندوک بیک افشار در کنار شاه اسماعیل در گیلان (نویدی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۲)،

نخستین اشاره به حضور افشارها در شبکهٔ مریدان خانقاه اردبیل است. بر همین اساس، به نظر می‌رسد حضور افشارها در جریان مبارزات طریقت اردبیل به زمانی پیش از این هم برمی‌گردد. پس از این، افشارها در کنار اسماعیل در ارزجان حضور پیدا کرده و جزو همراهان شاه صفوی برای تشکیل حکومت بوده‌اند (حسینی، ۱۳۷۹: ۷).

با استقرار حکومت صفویان، ایل افشار نیز همچون سایر قزلباشان، املاک و اراضی فراوانی را از شاه صفوی به تیول و اقطاع گرفته، در آن‌ها مستقر گردیدند. در منابع موجود، مناطقی همچون توس، سرخس، فراه، کرمان و کهگیلویه به‌عنوان مناطق استقرار و حضور افشارها ذکر شده‌اند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۸۵/۴؛ امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۳۶۷؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۰/۱، ۱۵۰؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۳).

توجه به جغرافیای قلمرو اوزبکان در شمال شرقی قلمرو صفوی نشان می‌دهد که فقط افشارهای ساکن در خراسان و کرمان در منازعات بین صفویه و اوزبکان حضور داشته‌اند. شواهد موجود نشان می‌دهد حضور افشارها در کرمان و خراسان برخاسته از سیاست‌های نظامی حکومت صفوی در جهت دفاع از نقاط مرزی در برابر اوزبکان بوده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۴۱/۴؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۶/۱)؛ چنان‌که منشی قمی در ذیل حوادث سال ۹۳۶ ق. خبر می‌دهد که احمد سلطان همراه با دیگر امرای افشار، «مدت بیست سال در خراسان با طایفه طاغیه اوزبکیه در مرو و سرخس و مشهد مقدس و طوس و فراه و غیرهم مجادله نموده بود» (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۰/۱). اظهارات استرآبادی در خصوص استقرار افشارها در ابیورد بعد از ظهور شاه اسماعیل، همین امر را تصدیق می‌کند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷).

بدیهی است که افشارهای خراسان به‌صورت مستقیم و پرننگ‌تر در این منازعات حضور یافته باشند و افشارهای کرمان فقط به‌عنوان نیروی پشتیبان و در مواقع خیلی ضروری می‌توانستند در منازعه با اوزبکان ایفای نقش کنند. نقش‌آفرینی افشارهای کرمان در منازعات صفویه و اوزبکان (روملو، ۱۳۵۷: ۳۵۷؛ وزیر، ۱۳۸۵: ۶۰۰/۲)، علاوه بر آنکه نمایانگر حضور فعال آن‌ها در عرصه‌های نظامی است، بر این واقعیت نیز ادعان دارد که یکی از عوامل اصلی حضور آن‌ها در کرمان به‌عنوان همسایهٔ خراسان، استفاده از نیروی رزمی آن‌ها در تقابل با تحرکات نظامی اوزبکان در خراسان بوده است. در این راستا، باستانی‌پاریزی معتقد است که افشارها حتی مأموریتی فراتر از این در کرمان داشته‌اند و آن جمع‌کردن

مردم کرمان و بردن آن‌ها به جنگ در شمال و جنوب و مشرق و مغرب بوده است (باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۵: ۱۸).

اگر چه گزارشی در دست نیست؛ ولی از قیاس با موارد کوچ اجباری دیگر ایلات به واسطه سیاست‌های خاص شاه عباس اول (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۸۳/۲-۸۸۲)، ممکن است که بخشی از فرآیند استقرار ایل افشار در خراسان و کرمان معلول این نوع سیاست‌های حکومت صفوی نیز بوده باشد.

منازعات ایران و اوزبکان

هم‌زمان با تأسیس دولت شیعه صفوی در آذربایجان توسط شاه اسماعیل، اوزبکان که بازماندگان اردوی زرین در منطقه ماوراءالنهر بودند، توانستند به رهبری محمد خان شیبانی یا شیبک خان، حکومت شیبانی را تأسیس کنند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۲۶/۱). با توجه به ماهیت و خاستگاه ایلیاتی اوزبکان و عادت آن‌ها به غارت مناطق یکجانشین، منطقه ثروتمند خراسان به‌نوعی برای آنان اغواکننده بود (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۲۹). علاوه بر این، با استنباط از مطالب فضل‌الله خنجی، به نظر می‌رسد که اوزبکان، تسلط بر سرزمین خراسان و ماوراءالنهر را به‌عنوان وارثان چنگیز، حق خود می‌دانستند (خنجی، ۲۵۳۵: ۱۴۶-۱۴۴، ۹۷-۹۶، ۴۰، ۲۴-۲۲)؛ لذا درگیری آن‌ها با اخلاف تیمور و سپس صفویان بر سر تسلط بر خراسان امری ناگزیر بود. از سوی دیگر، با توجه به جایگاه اقتصادی و تجاری خراسان و ماوراءالنهر، تسلط بر آن نواحی، چه از نظر ایدئولوژیک و چه از نظر توسعه ارضی، برای دولت صفوی امری حیاتی بود؛ زیرا شاهان صفوی هم به‌دنبال ایجاد تمامیتی ارضی و برقراری حکومتی مستقل برای ایران بودند و هم ادعای تأسیس یک دولت شیعی را برای ایران یکپارچه داشتند و از این رهگذر، خراسان، به‌ویژه شهر مشهد، از هر دو جهت برای صفویان اهمیت داشت. همچنین، تهاجمات اوزبکان به خراسان همواره با فجایع انسانی (راقم‌سمرقندی، ۱۳۸۰: ۸۳، ۸۱) همراه بود و بی‌توجهی به این موضوع، می‌توانست به‌نحوی از شاهان صفوی در زمینه تأمین امنیت رعایای خود سلب حیثیت کند. ناگفته پیداست که اختلاف مذهبی بین شیبانیان سنی‌مذهب و صفویان شیعی که با تلاش‌های علمای سنی همچون فضل‌الله خنجی (خنجی، ۱۳۶۲: ۵۱؛ همان، ۲۵۳۵: ۴۴) و تحریکات سلاطین

افشارها و منازعات ایران و اوزبکان در عصر صفوی □ ۳۱

عثمانی (نوابی، ۱۳۶۸: ۱۲۲-۱۱۵)؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۳۷۸/۲) دامن زده می‌شد، در تشدید و تداوم این منازعات بی‌تأثیر نبود.

به هر حال، در طول قرن دهم هجری قمری منازعات دامنه‌داری بین صفویه و اوزبکان حادث شد. معمولاً دولت صفوی حالت تدافعی داشت و فقط با حملات مهاجمان اوزبک مقابله می‌کرد. تنوع در روابط فی‌مابین این دو را می‌توان به چهار دوره تقسیم‌بندی کرد:

دوره اول، دوره نزع و ستیزه که از پیدایش هر دو قدرت و ورودشان به خراسان در ۹۱۳ ق. آغاز شد و تا اواسط عصر شاه تهماسب در ۹۵۵ ق. ادامه یافت. در این دوره، بعد از قتل شییک خان توسط شاه اسماعیل (حسینی، ۱۳۷۹: ۵۴-۴۷؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۷۰-۳۶۳؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۹۳)، اوزبکان در هر زمانی و در برخی مواقع، حتی سالی یک بار، با لشکر انبوه به خراسان حمله می‌کردند؛ اما با مقاومت قزلباشان و شاه صفوی ناچار به بازگشت می‌شدند (بابر میرزا، ۱۳۰۸: ۲۱۲-۲۱۱، ۲۰۵-۲۰۴؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۰۷-۱۰۲، ۱۰۶-۱۰۰، ۹۲-۹۱، ۶۱، ۵۹؛ تتوی قزوینی، ۱۳۷۸: ۴۶۱، ۴۵۵، ۴۴۷، ۴۳۵، ۴۰۳، ۳۹۳، ۳۶۰-۳۵۹، ۳۵۶-۳۵۵).

دوره دوم، دوره ترک مخاصمه است که از اواسط عهد شاه تهماسب در ۹۵۰ ق. تا اواسط حکومت شاه محمد خداپنده در ۹۹۰ ق. تداوم داشت. به نظر می‌رسد که علت این متارکه جنگ، ضعف و اختلاف داخلی میان اوزبکان بود. بدین معنا که با مرگ عبیدالله در ۹۴۶ ق. (راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۱۸)، جنگ داخلی میان شعبات مختلف اوزبک آغاز شد (قطغان، ۱۳۸۵: ۱۵۵) این امر، علاوه بر مشکلاتی که اوزبکان شییبانی با ایلات قزاق در شمال، خانات جغتایی در شرق و گورکانیان هند در اطراف بلخ داشتند تا حدود چهل سال آن‌ها را از تعرض به قلمرو صفوی باز داشت؛ جز یک بار در ۹۵۵ ق. یا ۹۵۷ ق. که براق خان به همراه عبداللطیف خان، به خراسان و هرات حمله کرد؛ ولی با مقاومت قزلباشان منطقه، بدون نتیجه بازگشت (روملو، ۱۳۵۷: ۴۴۵-۴۴۳).

دوره سوم، دوره تجدید مخاصمه است که از ۹۹۰ ق. به بعد آغاز شده و تا پایان دهه اول حکومت شاه عباس اول (۱۰۰۶ ق.) ادامه یافت. در این دوره، عبدالله خان شییبانی، پس از تحکیم موقعیت خود، با استفاده از آشفته‌گی‌های دربار صفوی، خراسان و کرسی آن هرات و حتی مشهد را نیز تصرف کرد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۸۷۸/۲-۸۷۵؛ افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۷۲-۳۶۷). شاه عباس صفوی نیز قادر به مقابله با آن‌ها نبود؛ اما با مرگ عبدالله خان در رجب ۱۰۰۶ ق. و به دنبال

آن انقراض خاندان شیبانی (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۵۸/۱-۵۵۴؛ قس: راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۸۹-۵۸۸)، شاه عباس اول نیز با حمله به خراسان، قبل از اتمام سال ۱۰۰۷ ق. همه اراضی از دست رفته را مسترد داشت (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۷۷/۱-۵۷۰، ۵۵۸-۵۶۱؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۶۷-۱۶۶).

دوره چهارم، دوره تجدید متارکه خصومت و برقراری روابط مسالمت‌آمیز است که با انقراض شیبانیان و برآمدن سلسله جانبان (طغاتی‌موریه) در ۱۰۰۸ ق. (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۹۴/۱-۵۹۱؛ راقم سمرقندی، ۱۳۸۰: ۱۷۳) آغاز شد و پس از دفع حملات اولیه آن‌ها به بلخ توسط شاه عباس در ۱۰۱۱ ق. از مبارزه با صفویان دست برداشتند (ترکمان، ۸۴۳-۸۳۲، ۶۳۰-۶۲۱؛ یوسف منشی، ۱۳۸۰: ۱۳۴، ۱۳۰-۱۲۶). بعد از مرگ شاه عباس نیز تعرض آن‌ها به خراسان با مقاومت سپاهیان صفوی روبه‌رو شد و این تلاش‌ها به جایی نرسید (سوانح نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۳) و از آن پس روابط دوستانه با صفویان را ادامه دادند (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۲۴؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۲-۳۹؛ طهرانی، ۱۳۸۳: ۹۸-۹۷).

منازعه با اوزبکان که تقریباً تا اواسط دولت صفوی ادامه یافت، به‌عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی صفویان محسوب می‌شد و سبب گردید تا حکومت صفوی همواره نیم‌نگاهی به سمت شرق داشته باشد و بخشی از قوای قزلباش را مصروف این بخش نماید و از این زمان است که نقش قبایلی چون افشار در منازعات بین صفویه و اوزبکان بیشتر دیده می‌شود.

نقش افشارها در منازعات صفویه با اوزبکان

چنان‌که اشاره شد، طبیعتاً افشارها به‌عنوان بخشی از ایلات قزلباش، به‌لحاظ موقعیت ایلی و سوق‌الجیشی خویش (خراسان و در وهله دوم کرمان) و نیز جایگاه نظامی خود در حکومت صفوی، در این منازعات نقشی فعال داشتند. چنان‌که برآیند گزارش‌ها نشان می‌دهد، افشارها در جریان این منازعات به طرق مختلف ایفای نقش کرده‌اند که شاید بتوان آن را به‌ترتیب ذیل دسته‌بندی کرد:

الف) افشارها در مقام فرماندهی لشگر

یکی از مسیرهایی که افشارها در جریان منازعات ایران و اوزبکان در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند، فرماندهی بخشی از لشگر صفوی است. اولین باری که برخی افشارها به مقام فرماندهی بخشی از لشگر صفوی منصوب شدند، در جریان جنگ مرو در سال ۹۱۶ ق. بود که در پی

لشکرکشیهای اوزبکان به خراسان در سال ۹۱۳ق. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۸۸/۴-۳۸۶) و تعرض آنها به مناطق کرمان و یزد در سال ۹۱۵ق. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۴۵) آغاز شد. شاه اسماعیل، برای دفع مهاجمان عازم خراسان شد و پس از رسیدن به آنجا، لشگری را به عنوان طلایه برای تعقیب اوزبکان مأمور کرد. آن گونه که از منابع برمی آید، شاه اسماعیل، فرماندهی این قوای پیشتاز و مأمور به تعقیب اوزبکان را به دانه محمد بیک افشار سپرده بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۷/۱؛ قطغان، ۱۳۸۵: ۱۰۶). انتخاب این فرد، به رغم دیگر ایلات قزلباش، نشان از قدرت جنگاوری بالای افشارها دارد و روند حوادث نیز درستی این موضوع را تأیید می کند؛ چنان که این گروه به رغم کشته شدن فرمانده در میدان جنگ، سپاه اوزبک به سرکردگی جان وفا میرزا را شکست دادند و آنان را در قلعه مرو در محاصره گرفتند (حسینی، ۱۳۷۹: ۵۰-۴۹؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۳۵-۲۳۴). طبعاً شکست اوزبکان در نخستین نبرد، تأثیر بدی بر روحیه سپاه اوزبک برای ادامه کار داشته است.

استحکام جایگاه اوزبکان در مرو و انتظار آنها برای وصول قوای امدادی، به افزایش زمان جنگ منجر شد. سرانجام، شاه اسماعیل با حیلۀ جنگی و تظاهر به عقب نشینی توانست اوزبکان را از قلعه خارج کند و آنها را در قریۀ محمودآباد مرو در هم بکوبد. در این جنگ، شیبک خان و بسیاری از سپاهیان کشته شدند و خراسان فتح شد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۱/۱؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۵۱). در جریان این نبرد از نه فرمانده دیگر نیز نام برده شده است که دو تن از آنها شاهرخ بیک افشار و احمد بیک افشار بودند (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۴۱). پس از جنگ مرو، جانشینان شیبک خان، عبیدالله خان و تیمور سلطان اوزبک، حکومت ماوراءالنهر را به دست گرفتند (خنجی، ۱۳۶۲: ۶۰-۵۰)؛ لیکن در سال ۹۱۷ق. در ازای قرائت خطبه و سکه به نام صفویان، شاه اسماعیل لشگری به فرماندهی احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار به کمک بابر میرزا فرستاد تا سمرقند و بخارا را فتح کرد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۷۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۴/۴). این موارد به خوبی جایگاه و نقش اساسی افشارها را در این جنگ در قیاس با دیگر ایلات نشان می دهد. توجه به این نکته که آن زمان نیروهای نظامی به صورت بنیچه ای و یا قبیله ای زیر فرمان یک فرمانده ایلی فعالیت می کردند، نشان می دهد که کسب مقام فرماندهی در میان قزلباشان، علاوه بر داشتن مؤلفه هایی ذاتی چون شایستگی، توانایی رزم بالا، قدرت مدیریت، مسئولیت پذیری و خلاقیت، داشتن پایگاه ایلی قوی را نیز می طلبید. با عنایت به اینکه به لحاظ تراکم ایلی، افشارها در جایگاه پایین تری نسبت به ایلات دیگر قزلباش بوده اند، تصاحب چنین جایگاهی در منازعات عهد

شاه اسماعیل می‌تواند نشان‌دهندهٔ تکرر و تعداد افشارهای ساکن در خراسان در قیاس با دیگر ایلات قزلباش باشد.

بر اساس منابع، بعد از مرگ شاه اسماعیل تا آغاز حکومت شاه عباس، نقش‌آفرینی چندانی از افشارها در قالب فرماندهان جنگی در عرصهٔ منازعات ایران و اوزبکان دیده نمی‌شود. هیچ اشاره مستقیم یا غیرمستقیم در خصوص چرایی این امر در منابع نیست؛ اما با توجه به رقابت شدید ایلات بزرگ قزلباش همچون شاملو، استاجلو، تکلو و جز آن در طول دو دههٔ نخستین سلطنت شاه تهماسب (سیوری، ۱۳۷۲: ۴۹-۵۵)، شاید بتوان علت کم‌رنگ‌شدن نقش افشارها در مقام فرماندهی در نبرد با اوزبکان را به حضور گسترده اویماق‌های مقتدرتر شاملو و استاجلو در خراسان (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۴۶-۴۹، ۱۰) نسبت داد که احتمالاً حضور آن‌ها قدرت افشارها را تحت‌الشعاع قرار داده است. از سوی دیگر، اظهارات مؤلف گمنام تاریخ قزلباشان مؤید آن است که در این دورهٔ زمانی، مرکز ثقل و قدرت افشارها بیشتر به کرمان منتقل شده بود (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۵۴-۵۲). در نتیجه، در منازعات صفویه با اوزبکان در این دوره، افشارها همچون سابق نمی‌توانستند ایفای نقش کنند.

شاه عباس اول (حک: ۱۰۳۸-۹۹۶ق.) بعد از فتح گیلان در ۱۰۰۱ق. در صدد لشکرکشی به خراسان و دفع اوزبکان از آن ولایت برآمد و به‌گفتهٔ اسکندر بیک، یک لشکر از افشارهای کرمان را به‌سرکردگی ولی خان افشار و اسماعیل خان افشار، مأمور کرد تا در این عملیات شرکت نمایند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۵/۱). بنا بر گفتهٔ همین مورخ، تعداد این نظامیان افشاری بین شش تا هفت هزار نفر بوده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۶/۱). این گروه در شرایطی عازم خراسان بودند که اوزبکان توانسته بودند به‌جز هرات، قلعه‌های دیگری را نیز به تصرف خویش درآورند. یکی از این قلعه‌ها، قلعه تون بود که حاکم آن مصطفی خان کنگرلو نتوانست آن را حفظ کند و به قلعهٔ طبس عقب نشسته بود (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۵/۱). در این زمان مصطفی خان، با کمک قوای افشاری، ضمن شکست اوزبکان، قلعه تون را بازپس گرفت و تعدادی از بزرگان لشکر اوزبک همچون محمد دیوان بیگی را نیز به اسارت درآورد. در ادامه، افشارها به اصفهان رفته و جان‌محمد دیوان بیگی و تعدادی از سرهای کشته‌شدگان را به حضور شاه بردند. (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۵۴؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۵-۴۵۶/۱).

عملکرد آشوب‌ساز افشارها در نقاط مرکزی و جنوب شرق مانند کرمان و یزد در بین سال‌های ۹۹۹-۹۹۷ق. و تلاش شاه عباس برای سرکوب آن‌ها (افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۶۱؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۵۴/۱) و همچنین تأخیر نسبی افشارها در مقابله با اوزبکان در ۱۰۰۱ق. شاه عباس را بر آن داشت تا حکومت کرمان را نیز از افشارها بستاند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۸/۱-۴۵۷)؛ بنابراین از آغاز سلطنت شاه عباس، اقتدار محلی افشارها در منطقه کرمان نیز رو به کاهش نهاد و همین مسئله سبب شد تا بعدها حداقل تا زمان نادر شاه، فرمانده توانمندی از ایل افشار در تقابل با اوزبک‌ها در شرق ایران پیدا نشود.

ب) افشارها در مقام سپاهیگری

از دیگر موقعیت‌هایی که افشارها در منازعات ایران و اوزبکان در عصر صفوی به ایفای نقش پرداختند، فعالیت به‌عنوان بخشی از لشکر شاه صفوی در نبرد با اوزبکان، به‌ویژه در دوران شاه تهماسب بود. اختلافات سران قزلباش برای کسب قدرت بیشتر در ابتدای حکومت شاه تهماسب، زمینه لازم را برای تهاجمات اوزبکان به مرزهای شرقی ایران فراهم کرد. این اختلافات باعث شد که حکومت صفوی در اوایل دهه ۹۳۰ق. نتواند به اقدامی جدی در مقابل اوزبکان دست یازد. پس از تصاحب مقام وکالت توسط چوهه سلطان در سال ۹۳۳ق. آرامشی موقت برقرار شد و شاه تهماسب فرصتی یافت تا بتواند در مقابل تهاجمات اوزبکان واکنشی جدی از خود نشان دهد و طی چندین لشکرکشی، مرزهای شرقی را از خطر تهاجم اوزبکان تا حدودی برهاند.^۱ با توجه به اینکه در این لشکرکشی‌ها، شاه صفوی معمولاً از سربازان ایلیاتی قزلباش بهره می‌برد، حضور افشارها در این تحرکات امری طبیعی است. همچنین حضور بخشی از افشارها در خراسان و کرمان ایجاب می‌کرد که آن‌ها پیوسته مشارکتی فعال در تقابل با اوزبکان داشته باشند.

در سال ۹۳۴ق. به‌دنبال محاصره هرات توسط دسته‌ای از اوزبکان زیر فرمان عبیدالله خان اوزبک، شاه تهماسب صفوی با لشکرکشی به خراسان، در صدد دفع این تهاجم برآمد. هر چند که با آمدن لشکر قزلباش به خراسان، اوزبکان به‌طرف بخارا عقب‌نشینی کردند؛ لیکن عبیدالله خان توانست دیگر خوانین اوزبک را با خود همراه کرده و با لشگریان زیادی دوباره به خراسان بازگردد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۴؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۳/۱). سرانجام دو

^۱. برای شرح و بررسی انتقادی این منازعات بنگرید به: Dickson, 1958: 88-250

لشگر در نیمه اول محرم ۹۳۵ق. در حوالی زورآباد جام به مصاف یکدیگر رفتند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۲؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۴/۱).

مورخان عصر صفوی برای این دو سپاه ارقام متفاوتی ذکر کرده‌اند، (قزوینی، ۱۳۶۳: ۴۲۷؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۴؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۴/۱). هر چند در رابطه با تعداد افشارهای حاضر در جنگ جام، خبر صریحی در دست نیست؛ لیکن منابع عصر صفوی بر حضور افشارها در بدنه سپاه شاه تهماسب در این نبرد اذعان دارند. برخی از حضور احمد سلطان افشار (روملو، ۱۳۵۷: ۲۸۱؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۵۵) و یا حسن سلطان افشار حاکم کرمان (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۳) و یا یعقوب سلطان افشار (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۵) در این جنگ سخن به میان آورده‌اند. البته، صحت گزارش وحید قزوینی مورد تردید است؛ چراکه منابع نزدیک به عصر شاه تهماسب از حاکمیت یعقوب سلطان بر کرمان در اواخر عصر شاه تهماسب خبر داده‌اند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۵۶۳/۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۵۷۱)؛ بنابراین، معلوم است که نظامیان افشاری زیر امر احمد سلطان حاکم فراه و حسن سلطان حاکم کرمان در این مصاف حضور به هم رسانده‌اند.

فرار حسن سلطان افشار از میدان جنگ (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۱۳) نشان می‌دهد که برخی از جنگاوران افشاری در جریان این جنگ عملکرد مثبتی نداشته‌اند، اگر چه عامل اصلی هزیمت قزلباشان از جمله افشارها را باید در عملکرد ضعیف چوهه سلطان تکلو به‌عنوان امیرالامرا جستجو کرد که در ابتدای جنگ از میدان گریخت. پایداری شاه تهماسب در میدان جنگ جام که نخستین تجربه جنگی او به شمار می‌آمد، ثبات بعضی از سپاهیان را در پی داشت و در نهایت، به چیرگی شاه صفوی بر سپاه اوزبک منجر شد (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۸۶/۱-۱۸۳).

پس از جنگ جام و بازگشت اردوی شاه تهماسب از خراسان، تهاجمات اوزبکان دوباره از سر گرفته شد. با تصرف هرات به‌دست اوزبکان در ۹۳۶ق. شاه تهماسب دوباره تصمیم به لشکرکشی به خراسان گرفت. بنا بر گفته منشی قمی، لشگری که شاه تهماسب برای این لشکرکشی فراهم کرد قریب به ۱۲۰،۰۰۰ نفر بود (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۵/۱). چنان‌که پیداست افرادی از هر یک از ایلات قزلباش در این لشگر بزرگ حضور داشته‌اند. رهبرین تعداد افشارهای حاضر در این لشگر را ۶۰۰۰ نفر نوشته است و البته اشاره کرده است که این رقم نیز کامل نیست (رهبرین، ۱۳۴۹: ۷۱). منشی قمی نیز مجموع افشارهای حاضر در این لشگر را ۹۱۵۰ سوار عنوان کرده است (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۱/۱). بدین ترتیب که

احمد سلطان افشار ۳۰۰۰ سوار، الوند سلطان افشار ۳۰۰۰ سوار و باقی سربازان افشاری نیز زیر فرمان امرای افشاری همچون شاهرخ سلطان، شاهقلی سلطان، تمور سلطان، سنجاب سلطان، بداق سلطان، حسن سلطان، مراد سلطان، شیرمحمد سلطان، سوندوک بیک و سایر امرای افشار در این لشکر حضور داشته‌اند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۱/۱). آنچه در اینجا حائز اهمیت است، مقایسه تعداد سربازان ایل افشار با ایلات بزرگ‌تر از خود همچون استاجلو (۱۶۰۰۰ نفر) و تکلو (۵۰۰۰) در این لشکرکشی است (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۰۱/۱-۲۰۰؛ رهبرن، ۱۳۴۹: ۷۱) که نشان می‌دهد ایل افشار در این زمان، در قیاس با ایلات بزرگ‌تر و متنفذتری چون تکلو و استاجلو که بر امور دربار صفوی استیلا داشتند (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۶۶-۶۱)، تعداد بیشتری سوار در اختیار شاه قرار داده است.

آشفنگی اوضاع خراسان (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۶۸؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۴۸/۱؛ حسینی، ۱۳۷۹: ۱۳۷؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۳/۱-۶۲؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۴۳)، فضای مناسبی برای ازسرگیری حملات اوزبکان به خراسان در ۹۴۲ ق. و تصرف هرات فراهم آورد (روملو، ۱۳۵۷: ۳۴۷-۳۵۴؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۶۰/۱-۲۵۸). شاه تهماسب در ۹۴۳ ق. برای دفع این حمله، به خراسان لشکرکشی کرد و اوزبکان را عقب راند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۵/۱؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۲۱۸/۲). بنا بر گزارش‌های موجود در این لشکرکشی، افرادی از ایل افشار به سرکردگی شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان نیز حضور داشته‌اند (روملو، ۱۳۵۷: ۳۵۷؛ وزیری، ۱۳۸۵: ۶۰۰/۲).

در دوران آشفنگی اوضاع سیاسی پس از مرگ شاه تهماسب تا برآمدن شاه عباس (۹۹۶-۹۸۴ ق.) تلاش قزلباشان برای کسب قدرت بیشتر شد که افشارها نیز از این قاعده مستثنا نبودند؛ بنابراین، به‌واسطه اشتغال افشارها به درگیری بر سر کسب قدرت در تیول‌های ایلیاتی‌شان و نیز خودسری بعضی از امرای افشار مانند بکتاش خان افشار (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۶۷/۱) و تلاش شاه عباس برای کاهش اقتدار قزلباشان (سیوری، ۱۳۷۲: ۸۰-۷۵) باعث شد افشارها در جریان تجاوز اوزبکان به خراسان در دوره شاه عباس چندان نقش پررنگی نداشته باشند، چنان‌که جز نقش‌آفرینی در جریان آزادسازی قلعه تون (ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۶/۱-۴۵۵)، از حضور افشارها در دیگر برخوردهای صفویه و اوزبکان در دوره شاه‌عباس، خبری در دست نیست.

ج) افشارها در مقام مدافعان قلاع

از دوران باستان، حکومت‌ها برای دفاع از کیان خویش و جلوگیری از آسیب هرچه بیشتر در اثر تهاجم دشمنان، به ساخت قلعه می‌پرداختند و در واقع قلعه‌ها نوعی پدافند غیرعامل به حساب می‌آمدند. واضح است دفاع شایسته از آن‌ها در واقع به مثابه دفاع از تمامیت شهرها و نقاط کلیدی متصل به آن‌ها بوده است؛ به همین جهت حکومت‌ها معمولاً از جنگجویان ورزیده و توانا برای اداره قلعه‌ها استفاده می‌کردند.

از دیگر موقعیت‌هایی که افشارها در جریان منازعات ایران و اوزبک در آن نقش داشتند، فعالیت به‌عنوان مدافعان قلعه‌های مرزی بود. با توجه به ویژگی‌های نظامی مذکور برای قلعه‌داری، می‌توان گفت نقش آفرینی افشارها در این عرصه برخاسته از توان جنگاوری افراد این ایل بود، هر چند حضور آن‌ها در این موقعیت نظامی نمی‌تواند با تراکم ایلی آنان در مناطق شرقی قلمرو حکومت صفوی نامرتب باشد.

نخستین باری که از فعالیت افشارها در این جایگاه خبر می‌رسد، به زمان بعد از جنگ مرو مربوط می‌شود. در سال ۹۱۶ق. بعد از جنگ مرو وقتی شاه اسماعیل صفوی قصد مراجعت از خراسان داشت، بلخ را به بیرام بیگ قرمانلو، مرو را به دده بیگ و قلعه سرخس را به احمد بیگ (احمد سلطان) افشار داد (امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۳۸۹، ۳۶۷). دو سال بعد، با شکست سپاه صفوی در جنگ غجدوان (۹۱۸ق.)، حملات تلافی‌جویانه اوزبکان به خراسان آغاز شد. در این زمان، در حالی که امرای قزلباش همچون دده بیگ و بیرام بیگ، قلاع تحت فرمان خود را رها کردند و حتی حسین بیگ شاملو (لله شاه) هرات را رها کرد، احمد سلطان افشار به مقاومت شدید در برابر مهاجمان در ماه‌های رمضان و شوال ۹۱۸ق. پرداخت تا آن حد که مهاجمان، از غلبه بر سرخس نومید شده، آن را رها کردند و به هرات تاختند (همان: ۳۸۹). به‌گفته مورخان، بعد از این ماجرا شاه امرای فراری را تحقیر و تعویض کرد و حسین بیگ لله را هم از نظر انداخت (شاملو، ۱۳۷۱: ۴۳/۱). این امر نشان می‌دهد که مقاومت احمد سلطان افشار خیلی خوب بوده است؛ بنابراین، منصب کوتوالی قلعه سرخس تا ۹۲۷ق. بر عهده او باقی ماند و پس از وی به سیوندوک بیگ افشار واگذار شد (امینی‌هروی، ۱۳۸۳: ۳۶۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۷۹/۴). احمد سلطان نیز به کوتوالی قلعه فراه منصوب گردید (روملو، ۱۳۵۷: ۲۹۵). در ۹۳۲ق. اوزبکان مرو را گرفته، سرخس را نیز محاصره کردند. مقاومت شدید کوتوال قلعه تداوم یافت؛ ولی ساکنان سنی‌مذهب شهر با اوزبکان همراه

شدند در نتیجه قلعه سقوط کرد و همه امیران قزلباش (به احتمال زیاد همه از افشارها) قتل‌عام شدند (تتوی - قزوینی، ۱۳۷۸: ۴۲۵).

مدتی بعد از جنگ جام در ۹۳۵ ق. اوزبکان حمله به خراسان را از سرگرفتند و مشهد را محاصره کردند. نام احمد سلطان افشار، حکمران فراه نیز در کنار سایر امرای قزلباش که به دفاع از قلعه مشهد مشغول بودند، ذکر شده است (روملو، ۱۳۵۷: ۲۸۹)؛ لیکن مدافعان قلعه مشهد به علت قلت سپاهیان و تکمیل نشدن باروی مشهد نتوانستند در مقابل اوزبکان کاری از پیش ببرند و پس از دو ماه مقاومت، قلعه را ترک کردند و متواری شدند (روملو، ۱۳۵۷: ۲۸۹). در حالی که دیگر فرماندهان، راهی مزینان شدند، احمد سلطان افشار به تیولش در فراه رفت (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۷/۱). پس از تصرف هرات توسط عبید خان در سال بعد (۹۳۶ ق.)، فراه نیز توسط اوزبکان محاصره شد. در این زمان حاکم فراه احمد سلطان افشار بود (روملو، ۱۳۵۷: ۲۹۵؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۹۶/۱). بنا بر گزارش منابع عصر صفوی، پایداری افشارها باعث شد خان اوزبک دست از این محاصره بی حاصل بردارد (روملو، ۱۳۵۷: ۲۹۵؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱۹۶/۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۰۷).

اوزبکان در ۹۵۷ ق. به خراسان یورش بردند و هرات را به عنوان کرسی خراسان در محاصره گرفتند. بنا بر گزارش منابع، دفاع یک قسمت از قلعه شهر که منتهی به «دروازه خوش» بود، به افشارهای زیر فرمان سنجاب سلطان افشار واگذار شده بود که به رغم تلفات قابل توجه، تلاش سنگین اوزبکان برای نفوذ از این مسیر را با جلادت و سرسختی پاسخ دادند (روملو، ۱۳۵۷: ۴۴۳؛ منشی قمی، ۱۳۸۳: ۳۴۴-۳۴۵/۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۳۲).

در سال‌های بعد، با توجه به کاهش منازعات اوزبکان، چندان رخ‌نمایی از این قدرت ایلی در منازعات نظامی ایران و اوزبک در عصر صفوی دیده نمی‌شود؛ اما در جریان تهاجم اوزبکان عربشاهی به خراسان در ابتدای سلطنت شاه صفی در ۱۰۳۸ ق. مهاجمان پس از فتح نسا و درون، به ابیورد تاختند. به گزارش منابع، مدافعان قلعه ابیورد غالباً از تیره ابرلوی افشار بودند (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۴-۲۵). هر چند فعالیت افشارها زیر فرمان جمشید سلطان گرجی، گویای واضحی از کم‌توجهی شاه صفوی به ایلات قزلباش در نتیجه گرایش به نیروی سوم در مناطق شرقی کشور است؛ لیکن فرمانبری افشارها در این میدان جنگی از یک فرمانده غیرایلی، حاکی از انضباط این افراد در تحرکات نظامی است.

د) افشارها در مقام اطلاع‌رسان

از دیرباز اطلاع‌رسانی به‌موقع در جنگ یکی از قواعد مهم نظامی بوده است. اگر چه با در نظر گرفتن اوضاع آن دوره، انتقال و دریافت اخبار سرعت امروزی را نداشته است؛ اما نقش آفرینی در این حوزه نیز تأثیر قابل ملاحظه‌ای در روند حوادث داشت.

به‌رغم کمبود داده‌ها، یکی دیگر از عرصه‌های نقش آفرینی افشارها در جریان منازعات ایران و اوزبک، اطلاع‌رسانی بود. از اسناد موجود برمی‌آید که افشارها در زمینه نقل و انتقال اخبار مربوط به تعرضات اوزبکان به دربار مرکزی و جلب سربازان دولتی برای مقابله با اوزبکان، نقش قابل توجهی داشتند؛ چنان‌که در ۹۱۳ ق. وقتی لشکریان اوزبک خان همه خراسان را درنوردیده، به کرمان رسیده بودند و از آنجا قصد حمله غافلگیرانه به یزد را داشتند، افشارهای مقیم کرمان، به حکمران صفوی در یزد اطلاع‌رسانی کردند و زمانی که اوزبکان به یزد رسیدند، با دروازه‌های بسته و مدافعان آماده مواجه شدند (منتظرصاحب، ۱۳۴۹: ۳۲۸-۳۲۷).

بار دیگر، در ۹۲۷ ق. اوزبکان به رهبری عبید خان با سپاهی قریب به سی هزار سوار از جیحون گذشتند و عازم فتح هرات شدند. با توجه به گفته روملو، سیوندوک بیک افشار که در آن زمان حاکم سرخس بود، با فرستادن پیکی به هرات، دیگر سربازان خراسان را از این جریان مطلع کرد. به‌واسطه این اطلاع‌رسانی، نظامیان قزلباش حاضر در هرات به استحکام موقعیت خویش پرداخته و قلعه را برای هرگونه مواجهه آماده کردند، چنان‌که عبید خان بدون کسب هیچ‌گونه نتیجه‌ای از حرکت خویش، همراه سپاه خود مجبور به بازگشت به بخارا شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۲). همچنین در جریان تهاجم اوزبکان عربشاهی به خراسان در ابتدای سلطنت شاه صفی در ۱۰۳۸ ق. افشارهای قلعه ابیورد ضمن مقاومت در برابر مهاجمان، خبر این تهاجم را به منوچهرخان بیگلربیگی مشهد نیز اطلاع دادند تا همه لشکریان خراسان، خود را تجهیز کرده، به مقابله با اوزبکان بشتابند و آن‌ها را شکست دهند (واله‌قزویی، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷). بر اساس این موارد، شاید بتوان ادعا کرد که افشارها در انجام وظیفه خطیر اطلاع‌رسانی که به حکم استقرار در نواحی مرزی، عهده‌دار آن شده بودند، موفق عمل کرده، با انتقال به‌موقع و سریع اخبار مربوط به تعرض اوزبکان به مراکز اداری و فرماندهی خراسان، زمینه را برای بسیج نیروی دفاعی قابل قبول در مقابل مهاجمان آماده می‌کردند.

نتیجه

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ایل افشار به‌عنوان یکی ایلات اغوز (ترکمن) از قرن ششم هجری قمری به این طرف وارد ایران شدند. در تکاپوهای سیاسی شاه اسماعیل اول صفوی برای تأسیس حکومت صفوی، به وی پیوسته و در جرگه ایلات قزلباش جای گرفتند. اگر چه این ایل، از نظر نفوذ و اقتدار در دولت صفوی، در قیاس با دیگر ایلات قزلباش، یک ایل درجه دوم و یا حتی درجه سوم محسوب می‌شدند؛ ولی قدرت نظامی قابل توجهی داشتند.

با تشکیل دولت صفوی و لزوم دفاع از قلمرو صفوی در مقابل تهاجم دامنه‌دار اوزبکان، بخش قابل توجهی از افشارها (جدای از افشارهای ساکن در آذربایجان، خوزستان و کهگیلویه) در نواحی شرقی ایران از خراسان تا کرمان اسکان داده شدند که با تعرضات اوزبکان در خراسان و نواحی شرقی ایران مقابله کنند. این گروه ایل افشار نیز به‌عنوان مرزداران قلمرو صفوی به مقابله با اوزبکان برخاستند و در طول قرن دهم هجری قمری نقش قاطعی در این زمینه ایفاء نمودند.

ایفای نقش افشارها در منازعات اوزبکان، ظاهراً تحت تأثیر نوع رابطه آن‌ها با دربار صفوی و دیگر ایلات قزلباش سیر ثابتی نداشته و به‌عبارت دقیق‌تر سیر نزولی داشته است، چنان‌که در عهد شاه اسماعیل اول، امیران افشار در مقام فرماندهی بخشی از لشکر صفوی منصوب می‌شدند؛ ولی بعد از مرگ شاه اسماعیل تا برآمدن شاه عباس، عموماً از افشارها در مقام سپاهیگری استفاده شده است. اگر چه به‌واسطه استقرار در مرزها، ایل افشار، همواره در مقام اطلاع‌رسانی و کوتوالی قلاع مستحکم مرزی نیز در مقابله با اوزبکان فعال بود.

منابع و مآخذ

- ابوالغازی، بهادرخان، ۱۳۸۳، شجره تراکمه، ترجمه: آناردی عنصری، گنبد قابوس: ایل آرمان.
- ادیبالشعرا، میرزا رشید، ۱۳۴۶، تاریخ افشار، به‌تصحیح: محمود رامیان و پرویز شهریار افشار، تبریز: شفق.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان، ۱۳۷۷، جهانگشای نادری، به‌تصحیح: سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- افوشته‌ای‌نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، ۱۳۷۳، نقاوه‌الآثار فی ذکرالأخیار، به‌تصحیح: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی‌هروی، امیر صدرالدین ابراهیم، ۱۳۸۳، فتوحات شاهی، به‌تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- بابر میرزا، ۱۳۰۸ق، بابرنامه، ترجمه قدیم به فارسی، چاپ ملک‌الکتاب، بمبئی: [بی‌نا].
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۶۵، افشارها در تاریخ و سیاست کرمان، تهران: استخراج از نامواره دکتر محمود افشار.
- باسورث، ادموند. کلیفورد، ۱۳۸۱، سلسله‌های اسلامی جدید؛ راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بدلیسی، شرف‌الدین، ۱۳۶۴، شرف‌نامه، به کوشش: محمد عباسی، تهران: انتشارات علمی.
- بلوکباشی، علی، ۱۳۷۹، «افشار»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۹۸-۴۹۲.
- پاشازاده، محمدعارف اسپانچی، ۱۳۷۹، انقلاب‌الاسلام بین الخواص والعوام، به‌اهتمام: رسول جعفریان، قم: دلیل ما.
- پاکتچی، احمد، ۱۳۷۵، «ازیک»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۷۵۰-۷۳۹.
- تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱، به‌اهتمام: میر هاشم محدث، تهران: بهنام.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، ۱۳۸۲، تاریخ الفی، به کوشش: سید علی آل‌داود، تهران: فکر روز.
- ترکمان، اسکندربیگ، ۱۳۸۲، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ثواقب، جهانبخش و سمیرا قلاوند، ۱۳۹۲، «بررسی و تحلیل مناسبات صفویه و اوزبکان در عصر شاه صفی»، تاریخ روابط خارجی، سال ۱۴، شماره ۵۴، صص ۴۸-۲۱.
- جنابدی، میرزا بیگ، ۱۳۷۸، روضه‌الصفویه، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حاجیان‌پور، حمید، ۱۳۷۸، «روابط ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، شماره ۱۸ و ۱۹، صص ۶۰-۳۵.
- حسینی، خورشاه بن قباد، ۱۳۷۹، تاریخ ایلچی نظام شاه، به تصحیح: محمدرضا نصیری و کوئیچی هاندها، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی، ۱۳۶۶، تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: علمی.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، ۱۳۶۲، سلوک‌الملوک، به تصحیح: محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، ۱۳۵۵، مهمان‌نامه بخارا، به‌اهتمام: منوچهر ستوده، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- خواندمیر، امیرمحمود، ۱۳۷۰، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب (ذیل تاریخ حبیب‌السیر)، به تصحیح: محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، ۱۳۸۰، تاریخ حبیب‌السیر، به تصحیح: جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.
- دوغلان، محمد حیدر میرزا، ۱۳۸۳، تاریخ رشیدی، به تصحیح: عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- راقم‌سمرقندی، محمدشریف، ۱۳۸۰، تاریخ راقم، به تصحیح: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.

افشارها و منازعات ایران و اوزبکان در عصر صفوی □ ۴۳

- رحمتی، محسن، ۱۳۹۰، «روابط و مناسبات خاندان عربشاهی خوارزم با صفویان»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال ۳، شماره ۱۰، صص ۸۹-۱۱۲.
- روملو، حسن بیگ، ۱۳۵۷، احسن‌التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- رهبرن، کلاوس میثائیل، ۱۳۴۹، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سوانح‌نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی، ۱۳۸۸، تاریخ شاه صفی، به تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- سومر، فاروق، ۱۳۷۱، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه: احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.
- سیوری، راجر، ۱۳۷۲، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاملو، ولی قلی بن داود، ۱۳۷۱، قصص‌الخاقانی، به تصحیح: حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طهرانی، محمد شفیق، ۱۳۸۳، مرآت واردات، به تصحیح: منصور صفت‌گل، تهران: میراث مکتوب.
- غفاری‌فرد، عباسقلی، ۱۳۷۶، روابط صفویه و اوزبکان، تهران: وزارت خارجه.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، ۱۳۶۳، لب‌التواریخ، تهران: گویا.
- قطغان، محمد یار بن عرب، ۱۳۸۵، مسخرالبلاد، به تصحیح: نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- کاشغری، محمود، ۱۳۳۳ق، دیوان لغات‌الترک، به تصحیح: معلم رفعت، استانبول: مطبعه عامره.
- کامرانی‌مقدم، علی و پروین‌دخت جهان‌کهن، ۱۳۹۹، «نقش ایل افشار در دولت صفوی تا پایان قرن دهم هجری»، مطالعات ایرانی، سال ۱۹، شماره ۳۷، صص ۲۰۱-۱۹۰.
- کسروی، احمد، ۱۳۰۴، «افشارهای خوزستان»، آینده، س ۱، ش ۴، صص ۲۴۷-۲۴۱.
- ، ۱۳۰۶، «ایل افشار»، آینده، س ۲، ش ۸، صص ۶۰۲-۵۹۶.
- ، ۱۳۶۲، تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: خواجه.
- لاکه‌هارت، لارنس، ۱۳۳۱، نادرشاه، ترجمه و اقتباس: مشفق همدانی، تهران: ابن‌سینا.
- متولی، عبدالله و دیگران، ۱۳۹۳، «پیامدهای تهاجمات ازبکان در منطقه خراسان در دوره صفوی»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، سال ۲، شماره ۲ (پیاپی ۴)، صص ۱۶۰-۱۴۴.
- منتظرصاحب، اصغر (به تصحیح)، ۱۳۴۹، عالم‌آرای شاه اسماعیل، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منشی، محمدیوسف، ۱۳۸۰، تذکره مقیم‌خانی، به تصحیح: فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- مستوفی‌باقفی، محمد مفید، ۱۳۸۵، جامع مفیدی، تهران: اساطیر.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- ملایی، مصطفی، ۱۳۹۰، «وضع سیاسی ناآرام خراسان در کشاکش درگیریه‌های تیموریان با ازبکان و آغاز کار صفویان»، پیام بهارستان، دوره ۲، سال ۳، شماره ۱۱، صص ۵۵۸-۵۴۳.
- منشی قزوینی، بوداق، ۱۳۸۷، جواهرالخبار، به کوشش: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.